

در سئامه فقهه: کتاب زکات (۲)

شرایط تعلق زکات

ادامه شرط بلوغ

○ درس خارج فقه آیت الله هاشمی شاهرودی

چکیده

در ادامه بحث شرط بلوغ، سه مسأله مورد بحث قرار گرفته است:

۱- زکات غلات و مواشی کودک، ۲- شرطیت بلوغ در تمام سال، ۳- زکات مال التجاره کودک. در مسأله اول، قدما به ثبوت زکات در غلات و مواشی کودک قائلند و متأخران به عدم ثبوت آن. نویسنده پس از تحلیل ادله طرفین در دو مقام مقتضای قاعده و روایات خاص، جانب رأی قدما را گرفته و با وجوه متعددی وجوب زکات در غلات و مواشی کودک را اثبات می کند. در مسأله دوم نظر مشهور آن است که شرط تعلق زکات، بالغ بودن در تمام سال است، کسانی در مقابل مشهور، بلوغ در تمام سال را شرط نمی دانند. نویسنده پس از رد استدلال های پنجگانه نظریه مشهور، معتقد است که بلوغ در تمام سال برای تعلق زکات شرط نیست، بلکه بلوغ مالک در هنگام تعلق تکلیف زکات شرط است.

مسأله سوم، مورد اتفاق است که زکات مال التجاره کودک مانند مال التجاره شخص بالغ است؛ یعنی اگر در مال التجاره بالغ، واجب باشد در مال التجاره کودک نیز واجب است و اگر در آن مستحب باشد در این نیز مستحب است.

کلیدواژگان: زکات، مال، غلات، مواشی، حول، مال التجاره.

مسئله دوم، شرطیت بلوغ در زکات غلات و مواشی: آیا در غلات و مواشی

صبی هم مانند نقدین زکات نیست، یا در این اموال صبی زکات وجود دارد؟ این

مسئله میان فقهای ما محل اختلاف است، نظر مشهور قدمای فقها به استثنای ابن

ادریس این است که زکات به غلات و مواشی صبی تعلق می‌گیرد؛ در کلمات برخی

قدمای ادعای اجماع هم شده است. بعد از محقق حلی به تدریج فتوا عوض شده و نظر

مشهور به عدم تعلق زکات به غلات و مواشی غیر بالغین تغییر یافته است، لکن برخی

از متأخرین خصوصاً از معاصرین قائل به زکات شده‌اند. در حواشی عروه هم برخی

از بزرگان احتیاط کرده و فتوا به زکات در غلات و مواشی صبی داده‌اند.

منشأ این اختلاف وجود صحیحه محمد بن مسلم و زراره است:

زراره و محمد بن مسلم عن ابي جعفر و ابي عبدالله (ع) انهما قالا: ليس

على مال اليتيم في الدين و المال الصامت شيء فاما الغلات فعليها الصدقة

واجبة^۱.

این صحیحه در مورد غلات است، اما مشهور، مواشی را هم ملحق به غلات

کرده‌اند، این روایت منشأ فتوای قدمای به ثبوت زکات در غلات و مواشی کودک شده

است، ولی متأخرین به تدریج با آن مخالفت کرده‌اند. اینجا در دو مقام باید بحث شود:

مقام اول: با قطع نظر از روایات خاصه و دلیل خاص، آیا مقتضای قاعده،

ثبوت زکات در غلات و مواشی صبی است یا عدم ثبوت آن؟

مقام دوم: بررسی روایت زراره و محمد بن مسلم و روایت معارض با آن.

کشف مقتضای قاعده به بحثی که در گذشته اشاره کردیم، باز می‌گردد که آیا از

آیات و روایات تشریح زکات، نسبت به اموال صبی اطلاق فهمیده می‌شود؟ اگر از آیه

«خذ من اموالهم صدقة»، و روایات زکات، اطلاق را استفاده کردیم و اصل اولی و به

اصطلاح عام فوقانی ما ثبوت زکات در همه اموال، حتی اموال غیر بالغین شد، آن

۱. وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۸۴، ابواب من تجب علیه الزکاة، باب ۱، ح ۲.

وقت خروج از این اصل نیاز به دلیل مخصوص دارد و ادعا شده که روایت «لیس فی مال الیتیم زکاة» و امثال آن، مخصوص این عام فوقانی است؛ زیرا عنوان «مال الیتیم» که در آن آمده مطلق است. پس این روایت و امثال آن مقید اطلاق آیه زکات می شود و آن وقت عام فوقانی ما بر عکس شده؛ یعنی این روایت، عام فوقانی می شود و هر جا در تعلق زکات شک کنیم - مثلاً در غلات صبی - دیگر مقتضای قاعده رجوع به آیه تشریح زکات «خذ من أموالهم صدقة» نیست، بلکه باید به روایت «لیس فی مال الیتیم زکاة» رجوع شود؛ چون این روایت، مطلق مال یتیم را از شمول آیه خارج کرده است. حال اگر به سبب وجود دو روایت متعارض متساقط یا به هر سبب دیگری، در مالی از اموال شک شود که زکات دارد یا ندارد، این روایت نافی زکات، مرجع خواهد بود، نه عموم آیه تعلق زکات؛ چون این روایت نافی، اعم از دو روایت خاصی است که تعارض و تساقط کرده اند. در حقیقت در این صورت سه طبقه دلیل داریم: یکی روایت خاص در غلات که فرضاً معارض دارد، دیگری روایت عام در نفی زکات از همه اموال صبی، و سوم عموم آیه اثبات زکات در اموال همه اغنیا. سقوط دلالت دلیل در هر طبقه، موجب رجوع به طبقه بعدی می شود و در محل بحث، در فرض تعارض و تساقط روایات خاص در زکات غلات صبی، قهراً عام فوقانی ما روایت «لیس فی مال الیتیم زکاة» می شود که باید به آن رجوع شود و نتیجه آن، نفی زکات در غلات و مواشی صبی است.

بنابراین در مقام اول، مقتضای قاعده این است که ببینیم آیا روایات نافی زکات در اموال صبی «لیس فی مال الیتیم زکاة» اطلاق دارد و هر مالی از اموال صبی را در بر می گیرد یا نه؟ اگر اطلاق داشته باشد مقتضای قاعده، نفی زکات است که همان فتوای مشهور متأخرین است و اگر اطلاق نداشته باشد، مرجع، طبقه سوم یعنی عموم ادله تعلق زکات به اموال اغنیا خواهد بود و نتیجه آن ثبوت زکات در غلات و مواشی صبی خواهد شد که همان فتوای مشهور قدما است.

مشهور گفته اند که ظاهر اولی روایت «لیس فی مال الیتیم زکاة» اطلاق دارد و

Archiva of SID

مال در اینجا به معنای لغوی آن است؛ یعنی هر چیزی که مالیت دارد و ممنوک صبی است و این مطلق است و مواشی و غلات و نقدین را در بر می گیرد. لذا مقتضای قاعده در مقام اول، نفی زکات در غلات و مواشی صبی خواهد بود و دیگر نوبت به عموم آیه «خذ من أموالهم صدقة» نمی رسد. ولی شبهه ای که به ذهن می رسد این است که شاید مراد از مال در روایت «لیس فی مال الیتیم زکاة» آن معنای عام لغوی مال؛ یعنی «کل مایملکه الیتیم» نباشد، بلکه مراد آن مالی باشد که گاهی متحرك و گاهی صامت است؛ یعنی نقدین، نه مواشی و غلات.

منشأ این شبهه مجموعه نکاتی است که به آنها اشاره می کنیم: یک نکته این که خود این دو بزرگوار - زراره و محمد بن مسلم - روایاتی را نقل کرده اند که ذیل آنها قید اتجار و عدم اتجار و تحرك و عمل آمده و محتمل است این روایت هم تقطیع از همان روایات باشد. محمد بن مسلم و زراره تعبیر «لا زکاة فی مال الیتیم» را در آن روایات نیز ذکر کرده اند، ولی در ذیل آن قرینه ای آورده اند که ناظر به نقدین است: «لیس فی مال الیتیم زکاة إلا أن يتجر به»، یا «فإذا حرکته فعلیه زکاة»، یا «إذا کان موضوعاً فلیس علیه زکاة». در همه این روایات، سؤال از عنوان مال الیتیم است و امام در پاسخ، این تفصیل را آورده اند که: «إذا کان موضوعاً فلیس علیه زکاة فإذا عملت به فانت له ضامن و الربح للیتیم»؛^۲ پس احتمال می دهیم که روایت: «لیس فی مال الیتیم زکاة» هم تقطیعی از همان روایات باشد، صدرش را ذکر و ذیلش را حذف کرده اند. این نکته، اطلاق در این روایت را تضعیف می کند.

نکته دیگر اینکه لفظ «مال»، اطلاق دیگری هم دارد که در ذهن اصحاب ائمه بوده و در این روایات هم به چشم می خورد و آن خصوص مال محض یعنی نقدین و پول رایج است؛ چون در روایات دیگر هم می بینیم که سؤال سائل از مطلق مال

۲. همان، ح ۱ و ۲.

بوده است، ولی در جواب امام مشخص می شود که آنچه از مال اراده شده، خصوص اموال محض، یعنی پول رایج و نقدین است که با آن تجارت می شده؛ نه مثل مواشی و غلات که خودش درآمد است. این اطلاق از لفظ «مال» در مقابل معنای عام لغوی آن است ولی در خصوص باب زکات؛ یعنی وقتی گفته می شده «زکات مال» لفظ مال منصرف به زکات مال محض است که با آن تجارت می شده است و گاهی متحرك بوده و گاهی صامت، نه اعم از آن و انعام و غلات. این هم یک اطلاق عرفی و متشرعی در استعمالات باب زکات است که طبق آن، مال به معنای خاص اراده می شده است. این نکته هم موجب اجمال می شود.

نکته سوم اینکه اساساً وقتی لفظ «مال» در اصل ادله تشریح زکات به کار رفته مثل «خذ من أموالهم ...»، قطعاً به معنای عام است؛ زیرا در مقام تأسیس و تشریح اصل زکات است، ولی بعد از آنکه زکات در اموال معینی تشریح شد، پیامبر اکرم (ص) اصناف معینی از اموال را موضوع زکات قرار دادند؛ مانند زکات در نقدین، غلات، مواشی و مال التجارة. بنابراین در ذهن متشرعه مرکوز شده که زکات در مطلق مال به معنای عام لغوی آن نیست، بلکه در اموال خاص قرار داده شده است، لذا وقتی سؤال می شود آیا در مال یتیم زکات است، قطعاً منظور مطلق مال به معنای لغوی آن نیست، بلکه قیدی دارد و منظور از آن، همان اصناف نه گانه زکات است.

بنابراین جا دارد گفته شود مراد از مال در این روایت همان مال محض است و این فرق می کند با آن مالی که در آیه زکات و ادله اصل تشریح زکات آمده است؛ مال در آنجا به معنای لغوی است، اما اینجا در ذهن متشرعه مرکوز است که زکات در مطلق مال نیست، وقتی سؤال از زکات در مال یتیم می شود، مقصود سائل مطلق مال نیست؛ چون می داند که مطلق مال زکات ندارد، بلکه مقید به قید مستتری است و مردد بین دو معنی عام و خاص است و لذا مجمل می شود؛ اگر به قرینه روایات دیگر نگوئیم منصرف به مال محض است. اینجا جای اجرای اطلاق و مقدمات حکمت نیست؛ چون در اصول آمده است که اطلاق و مقدمات

حکمت، جایی جاری می‌شود که مفهوم لفظ مستعمل و معنایی که در آن به کار رفته محرز و مشخص باشد، اما اگر قید مستتری در کلام بود و مفهوم، مورد بین دو معنا باشد - اگر چه یکی اوسع از دیگری باشد - نمی‌توان با اطلاق، معنای اوسع را مشخص کرد؛ زیرا اطلاق فقط نفی قید می‌کند و معنای مستعمل^۱ فیه و یا مفهوم مقدر را مشخص نمی‌کند. بنابراین جا دارد در اطلاق روایت محمد بن مسلم و زراره - سئلته عن مال الیتیم قال: لیس فیه زکاة - تشکیک کرد و این تشکیک بر اساس نکاتی که گفته شد سبب اجمال این روایت می‌شود. آن وقت عام فوقانی و مقتضای قاعده، ثبوت زکات در غیر نقدین از اموال صبی خواهد بود؛ چون قدر متیقن این روایت، نقدین است و در بیش از آن اجمال دارد، بدین ترتیب در مقام دوم اگر روایت دال بر زکات هم نداشته باشیم، مرجع ما آیه «خذ من اموالهم صدقة» خواهد بود و در نتیجه قول مشهور قدما ثابت می‌شود. اما اگر اطلاق این روایت را پذیرفتیم و گفتیم مال یتیم در این روایت مطلق است و مراد از آن همان معنای عام لغوی مال است و همه اموال صبی اعم از نقدین و مواشی و غلات را شامل می‌شود، در این صورت در مقام اول، مقتضای قاعده نفی زکات در غلات و مواشی صبی خواهد بود مگر اینکه در مقام دوم مخصّصی برای آن ثابت شود.

اما مقام دوم، بحث در دلالت روایت خاص - صحیحه محمد بن مسلم و زراره - است که گفتیم اختلاف میان مشهور قدما و مشهور متأخرین در استناد به این روایت است. قدما به صحیحه زراره و محمد بن مسلم که از دو امام نقل شده تمسک کرده‌اند، به نظر آنان این روایت، مخصص اطلاق نفی زکات در مال یتیم است؛ چون مال را تفصیل داده و بیان کرده است که اگر مال یتیم، دین و مال صامت باشد «لیس فیه شیء» یعنی زکات ندارد، اما اگر غلات باشد «فعلیها الصدقة واجبة» یعنی زکات بر آن ثابت^۳ است. لسان تفصیل از صریح‌ترین شیوه‌های بیان^۳. و جوب هم در لغت و هم در لسان شارح به معنای ثبوت است، چنانچه در آیه شریفه در مورد شتر قربانی آمده است: «فإذا وجبت جنوبها فكلوا منها»: سورة حج، آیه ۳۶.

تخصیص است و در حقیقت یک نوع حکومت و تفسیر است؛ زیرا املاک حکومت، ناظریت و مفسریت است و لسان تفصیل لسان تفسیر و نظر است؛ یعنی

در صدر حدیث آمده: «لیس فی مال الیتیم زکاة» و در ذیل آن با این تفصیل آن را تفسیر کرده است که اگر مال صامت مانند نقدین و یا دین باشد در آن زکات نیست، اما اگر غلات باشد زکات دارد و این لسان، نوعی حکومت است. مراد از صدقه همان زکات است؛ چون روایت ناظر به روایات نفی زکات در مال یتیم است، همچنین عبارت «مال صامت و دین» که در فرد کبیر (غیر صبی) موضوع زکات است نیز قرینه دیگری بر این معنا است. پس روایت، دلالت روشنی بر تعلق زکات به غلات صبی دارد. مفاد این روایت ثبوت حکم وضعی است و لهذا در آن، تعبیر «واجبة» یعنی «ثابتة» آمده که ناظر به حقی است که در غلات و اموال اغنیا برای فقرا ثابت است؛ یعنی همان حق زکات، نه استحباب پرداخت زکات؛ زیرا اصلاً نظر به پرداخت ندارد. بعضی سعی کرده اند روایت را حمل بر استحباب کنند؛ بدین معنا که زکات غلات بر صبی مستحب است و مقصود روایت، تفصیل بین استحباب زکات در اموال صبی است که در دین و مال صامت صبی مستحب نیست ولی در غلات وی مستحب است. این برداشت بسیار خلاف ظاهر است.

بنابراین، دلالت این روایت بر مدعای مشهور قدما در زکات غلات صبی روشن است. حال چگونه متاخرین از این روایت دست کشیدند و فتوا را تغییر دادند؟ دلیل متاخرین روایت دیگری است که شیخ در تهذیب و استبصار نقل کرده و معارض با این روایت است. متن روایت ابی بصیر به نقل از شیخ این است:

عن ابی عبداللہ انه سمعه یقول: لیس فی مال الیتیم زکاة، و لیس علیه صلاة، و لیس علی جمیع غلاته من نخل او زرع او غلة زکاة، و ان بلغ الیتیم فلیس علیه لما مضی زکاة ولا علیه لما یتستقبل حتی یدرک، فإذا أدرك کانت علیه زکاة واحدة و کان علیه مثل ما علی غیره من الناس.^۴

۴. وسائل الشیعه، ج ۹، باب ۱ از ابواب من تجب علیه الزکاة، ح ۱۱، ص ۸۶.

این روایت ابی بصیر معارض با روایت محمد بن مسلم و زراره است؛ چون روایت ابی بصیر تصریح دارد که «لیس علی جمیع غلاته من محل او زرع او غله زکاة». حال این معارضه چگونه حل می شود و بعد از تعارض نتیجه چه خواهد شد؟ قدما مثل شیخ طوسی که خودش این روایت را نقل کرده و قبل از آن، روایت محمد بن مسلم و زراره را هم نقل کرده است، بین آنها به نحوی جمع می کند که به نفع فتوای قدماست و فتوای خود شیخ هم وجوب زکات در غلات و مواشی صبی است. متأخرین این جمع را نمی پذیرند و آن را جمع عرفی نمی دانند، بلکه یا قائل به تعارض و تساقط می شوند یا روایت ابی بصیر را ترجیح می دهند؛ چون مخالف عامه است. در اینجا متعرض وجوه جمع یا ترجیح و یا تساقط می شویم:

۱- شیخ طوسی این گونه جمع کرده که روایت ابی بصیر، معارض با روایت زراره و محمد بن مسلم نیست؛ زیرا در روایت ابی بصیر آمده است: «لیس علی جمیع غلاته زکاة»، یعنی نفی زکات از جمیع غلات صبی کرده است و این منافات ندارد با زکات برای بعضی از غلات صبی؛ زیرا غلات، مخصوص غلات چهارگانه زکوی نیست، بلکه اعم از آن است و همه محصولات زراعی را در بر می گیرد. اشکال شده که چرا با وجود اینکه این حکم، اختصاصی به یتیم ندارد و در مورد بالغین نیز همین طور است و بر همه غلات آنان نیز زکات نیست فقط یتیم ذکر شده است؟ بنابر این ذکر یتیم در روایت لغو است. شیخ پاسخ داده است که ذکر یتیم در این روایت به این سبب است که زکات در جمیع غلات غیر صبی مستحب است و روایاتی هم به این مضمون وارد شده که مستحب است صاحب غله در غیر غلات اربعه هم زکات بدهد و این روایت می خواهد آن استحباب را در مورد غلات یتیم تخصیص بزند- چون باید مال یتیم را مراعات و حفظ کرد- و بگوید آن زکاتی که مستحب است در همه غلات پرداخت شود در مال یتیم نیست، اما صدقه واجب را نفی نمی کند؛ یعنی روایت، ناظر به نفی زکات استحبابی در

غلات صبی است که در غلات کبیر ثابت است .

البته این گونه جمع ، خلاف ظاهر است و فقها هم گفته اند که این جمع عرفی نیست ؛ زیرا اولاً روایت ناظر به نفی حکم استحبابی نیست ؛ چرا که در صدر روایت آمده : « و لیس علیه صلاة » ، آیا منظور از آن صلاة مستحبی است ؟ مسلماً چنین نیست ؛ زیرا صلاة مستحبی بر صغیر ، ثابت و مشروع است ، بلکه مراد از آن نفی نماز واجب است . همچنین در ذیل روایت آمده : « حتی یدرک فإذا أدرك کانت علیه زکاة واحدة » که صراحت در بیان حکم وضعی و زکات لازم دارد ، نه زکات استحبابی . ثانیاً مراد از « جمیع غلاته » که در روایت آمده ، مجموع غلات نیست ، بلکه جمیع به نحو استغراق ؛ یعنی جمع انحلالی و استغراقی است ؛ بدین معنا که « لیس علی کل غلة غلة من غلاته زکاة » و لذا عطف به « او » کرده و گفته : « من نخل او زرع او غلة » در صورتی که اگر مقصود ، عام مجموعی بود مناسب بود که عطف به « او » می کرد نه به « او » .

۲- برخی از فقهای متأخر به شکل دیگری بین دو روایت جمع کرده اند . ایشان روایت زراره و محمد بن مسلم را حمل بر استحباب کرده اند ؛ چون روایت ابی بصیر ، صریح در نفی است و روایت زراره و محمد بن مسلم ظاهر در ثبوت و لزوم است و ما قاعده ای داریم که هرگاه دو دلیل ، یکی ظاهر در الزام بود مانند اوامر و دیگری با تعابیری مثل « لایأس » ، نافی الزام بود ، دلیل ظاهر در الزام را حمل بر استحباب می کنیم و این یک جمع عرفی است ؛ مثلاً اگر دلیلی بگوید : « اغتسل للجمعة » و دلیل دیگری بگوید : « لایأس بترك غسل الجمعة » می گوئیم امر به غسل امر استحبابی است . در این جا نیز همین گونه است و روایت زراره و محمد بن مسلم حمل بر استحباب می شود و در نتیجه زکات در غلات صبی مستحب است نه لازم .

کبرای این جمع درست است ولی تطبیق آن در اینجا صحیح به نظر نمی رسد ؛ زیرا روایت محمد بن مسلم و زراره ناظر به وضع است و احکام وضعی که در اینجا

حق و ملک است قابل حمل بر استحباب نیست؛ زیرا حق و ملک فقیر در این اموال یا ثابت است یا ثابت نیست و استحباب و وجوب ندارد. پس اگر روایت «ظهور در تکلیف و امر داشت، جا داشت امر تکلیفی را به قرینه تریخص در ترك، حمل بر استحباب کنیم، ولی در اینجا یک روایت می گوید: «در غلات صبی حق و ملک فقرا ثابت است»؛ یعنی عشر یا نیم عشر آن برای فقراست، و دیگری می گوید: ملک آنان نیست. بین «ملک است» و «ملک نیست» حمل بر استحباب معنا ندارد و جمع عرفی نیست، لذا برخی از متأخرین تصریح کرده اند که زکات غلات صبی استحباب هم ندارد و اگر ولی تصرف کرد و پرداخت، ضامن است؛ چون این روایت قابل حمل بر استحباب نیست.

۳- علاج سوم بین دو روایت بدین گونه است که این دو روایت با هم تعارض دارند و یکی از احکام باب تعارض این است که ببینیم کدام یک از متعارضین مطابق با عامه و کدام یک مخالف با عامه است؛ روایتی که مخالف عامه است اخذ می شود و موافق عامه حمل بر تقیه می شود. روایت محمد بن مسلم و زراره موافق اکثر عامه است، اما روایت ابی بصیر مخالف اکثر عامه است و در باب تعارض گفته شده است که مخالفت با اکثر عامه هم مانند مخالفت با مطلق عامه مرجح است؛ چون در مقبوله عمر بن حنظله که مدرک این ترجیح است بعد از ذکر مرجحات آمده است: «اگر عامه طبق هر دو روایت فتوا داشتند - ما یكون قضائهم و روائهم الیه امیل فدعه - اگر یکی از دو روایت متعارض با اکثریت عامه موافق بود و به آن بیشتر میل داشتند، آن را ترك و دیگری را اخذ کن» در اینجا روایت زراره و محمد بن مسلم این چنین است. علاوه بر آن، شاهدی هم برای حمل بر تقیه آورده اند و آن اینکه در روایت مروان بن مسلم از ابی الحسن (یا ابی المحسن) آمده است: «عن ابی عبداللّه (ع)، قال: كان أبی یخالف الناس فی مال الیتیم، لیس علیه زکاة»^۵. «ناس» در این روایت ۵. همان، ح ۹، ص ۸۶.

کنایه از عامه است، پس معلوم می‌شود که اکثر عامه قائل به وجوب زکات در مال یتیم بودند. امام صادق (ع) می‌فرماید: «پدرم امام باقر (ع) با این رأی مردم (عامه) در مورد مال یتیم که می‌گویند زکات در مال یتیم واجب است - و ظاهراً فتوای مالک در مدینه این بوده است - مخالفت می‌کرده است». این روایت شاهد بر آن است که فتوا به وجوب زکات در مال یتیم، موافق عامه بوده است، پس روایت محمد بن مسلم و زراره حمل بر تقیه شده و روایت نافی زکات در غلات صبی ترجیح داده می‌شود.

این جمع هم تمام نیست؛ زیرا اولاً: روایت زراره و محمد بن مسلم قابل حمل بر تقیه نیست؛ چون اگر مطلقاً می‌گفت: «فی مال الیتیم زکاة»، می‌گفتیم مطابق با قول عامه است و حمل بر تقیه می‌شود، ولی روایت تفصیل داده و گفته است: «لیس علی مال الیتیم فی الدین و المال الصامت شیء فاما الغلات فعلیه الصدقة واجبة»، این تفصیل در میان عامه نیست، مخصوصاً صدر آن که صریح در نفی زکات است. عامه یا مانند ابوحنیفه و شاگردان او مطلقاً قائل به عدم زکات اند و یا مثل مالک و شافعی مطلقاً قائل به زکاتند و این تفصیل در میان هیچ یک از مذاهب عامه وجود ندارد. چگونه می‌شود این روایت را موافق عامه دانست و حمل بر تقیه کرد؟ بنابراین، این روایت قابل حمل بر تقیه نیست، بلکه بر عکس می‌توان گفت روایت ابی بصیر که معارض این روایت است، مطابق با مذهب ابوحنیفه بوده و حمل آن بر تقیه مناسب تر است.

ثانیاً: حمل این روایت بر تقیه در مقام تعارض و ترجیح روایت معارض به سبب مخالفت با عامه در صورتی صحیح است که مرجح قبلی و اسبق در کار نباشد. در بحث تعارض ادله ثابت شده است که از دو مرجح «موافقت با کتاب» و «مخالفت با عامه»، اولی مقدم بر دومی است، بنابراین اگر در این دو روایت، نوبت به تعارض برسد و جمع عرفی امکان نداشته باشد، چون روایت زراره و محمد بن مسلم موافق کتاب است، مقدم خواهد شد و روایت ابوبصیر ساقط

می شود و نتیجه، موافق مشهور قدما خواهد بود.

Archive of SID

ثالثاً: در ادامه خواهیم گفت که وجود این روایت معارض، اصلاً ثابت نیست

و این اشکال عام بر همه وجوه جمع و علاج ذکر شده وارد است.

۴- وجه چهارم، تعارض و تساقط هر دو روایت و رجوع به اطلاق «لیس فی مال

الیتیم زکاة» و یا اصل عملی - استصحاب عدم تعلق زکات - است که مقتضی نفی زکات

در اموال یتیم است. از مطالب گذشته، اشکال این وجه هم معلوم است؛ زیرا:

اولاً: با وجود مرجح موافقت کتاب، نوبت به تساقط و رجوع به عام فوقانی یا

اصل عملی نمی رسد.

ثانیاً: اگر هم فرضاً نوبت به تساقط برسد، پیش تر گفتیم که دلیلی بر نفی

زکات در مطلق اموال غیر بالغ نداریم و مرجع فوقانی ما، اطلاق آیه زکات خواهد

بود که باز هم فتوای قدما را ثابت می کند.

ثالثاً: اشکال اصلی در مسأله این است که در صورتی یکی از این وجوه

چهارگانه و یا پنج گانه تمام است که روایت معارض معتبری داشته باشیم؛ یعنی اصل

وجود روایت ابی بصیر به نحوی که مرحوم شیخ نقل کرده و در آن آمده: «لیس علی

جمیع غلاته من نخل أو زرع أو غلة زکاة» ثابت شود. در حالی که اشکال، در اصل

وجود این روایت با این متن است؛ زیرا اگر چه این روایت در تهذیب به این نحو آمده

است ولیکن این روایت با همین سند - یعنی از حماد از حریر از ابی بصیر از امام

صادق(ع) - و با همین متن در کافی نیز نقل شده است، ولی بدون ذکر غلات.

متن روایت در کافی این است:

عن علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن حماد بن عيسى، عن حرير، عن

أبي بصير، قال: سمعت أبا عبد الله يقول: ليس على مال اليتيم زكاة وإن بلغ

اليتيم فليس عليه لما مضى زكاة ...^۶

۶. کافی، ج ۳، ص ۵۴۱، زکاة مال الیتیم، ح ۴.

جمله «ولیس علی جمیع غلاته» در آن نیست، لذا میان این دو نقل، تهافت و

تعارض وجود دارد؛ حذف این جمله از وسط نمی تواند از باب تقطیع باشد؛ زیرا این جمله در وسط متن حدیث و مؤثر بر معنای آن است. پس این روایت با نقل کلینی، معارض با صحیح زراره و محمد بن مسلم نیست؛ زیرا یا مخصوص به مال محض است و یا مطلق است که روایت زراره و محمد بن مسلم مخصّص و حاکم بر آن است. با تهافت این دو نقل، اولاً: اصل وجود روایتی از ابوبصیر که معارض با روایت زراره و محمد بن مسلم باشد ثابت نیست.

ثانیاً: نقل کلینی اضبط است و اساساً در سند روایت ابی بصیر به نقل شیخ طوسی اشکال وجود دارد؛ زیرا مرحوم شیخ طوسی این روایت را از علی بن حسن بن فضال نقل می کند و علی بن حسن بن فضال و حماد و حریر همه موثقند، ولی در طریق مرحوم شیخ به روایات علی بن حسن بن فضال - چنانکه در مشیخه تهذیب و استبصار آمده است - علی بن محمد بن الزبیر قرار دارد که توثیق نشده است.

بنابراین فقط یک روایت در خصوص زکات غلات طفل وجود دارد که همان روایت زراره و محمد بن مسلم است و معارضی ندارد. در نتیجه این صحیحه، مطلقات نفی زکات در مال یتیم را تخصیص می زند و به این ترتیب فتوای قدما با وجوه متعددی ثابت می شود.

زکات مواشی صبی: آیا در مواشی (چهار پایان) صبی زکات هست؟ برخی از باب عدم قول به فصل و اجماع مرکب، مواشی را به غلات ملحق کرده اند؛ به این معنا که اگر در غلات، قائل به زکات شدیم - طبق مشهور قدما - در مواشی هم باید به ثبوت زکات قائل شویم؛ چون کسی قائل به تفصیل بین غلات و مواشی نیست، مشهور قدما در هر دو به زکات قائلند، مشهور متأخرین هم در هر دو زکات را نفی کرده اند، بنابراین تفصیل بین غلات و مواشی بر خلاف اجماع مرکب است. لیکن تمسک به اجماع

مربک و عدم قول به فصل و کلاً این نوع استدلال‌ها در مسایل فقهی که روایات درباره آنها وجود دارد، صحیح نیست؛ چون این قبیل اجماعات بسیط یا مرکب، مدرکی و

مستند به روایات است و از قبیل اجماع تبعدی نیست تا حجت باشد. پس این استدلال صحیح نیست، ولی دو دلیل دیگر بر ثبوت زکات در مواشی صبی می‌توان اقامه کرد.

دلیل اول: اینکه در مسأله زکات نقدین صبی گفتیم که اصل عدم وجوب زکات در همه اموال صبی وجود ندارد تا به عنوان عام فوقانی نافی زکات به آن رجوع کنیم. همچنین گفتیم که مقصود از مال، همان مال محض و درهم و دینار است؛ در این صورت، مرجع و عام فوقانی ما «خُذْمَنَ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ» است که زکات را بر مطلق اموال اغنیا چه بالغ و چه غیر بالغ اثبات می‌کند. بر این اساس در زکات مواشی نیز فتوای مشهور قدما ثابت می‌شود.

دلیل دوم: استفاده حصر از روایت زراره و محمد بن مسلم. لسان این صحیحه با لسان بقیه روایات مذکور، متفاوت است و ظهور در استثنا از قاعده اولیه دارد. زراره و محمد بن مسلم از ابی جعفر و ابی عبدالله (ع) این گونه نقل می‌کنند: «انهما قالوا: ليس على مال اليتيم في الدين والمال الصامت شيء فأمّا في الغلات فالصدقة فيه واجبة» و این تعبیر که در آن ابتدا زکات مال صامت و دین نفی شده و سپس زکات غلات با «فاء» ترتیب، اثبات شده است، کأنه می‌خواهد بگوید: مقصود از مال یتیم که در آن زکات نیست، فقط دین و مال صامت و بی درآمد است نه اموال دیگر که زکات به آن تعلق می‌گیرد و از این میان، تنها غلات را ذکر کرده است. بنابراین مواشی هم ملحق به غلات بوده و تحت قاعده است. با این بیان این ابهام هم برطرف می‌شود که بعضی گفته‌اند: چگونه مشهور قدما با استناد به این روایت، مواشی را ملحق به غلات کرده‌اند با اینکه ذکری از مواشی در آن نشده است؟ شاید مشهور از این روایت یک نوع حصر نفی زکات در دین و مال صامت را فهمیده‌اند و این روایت می‌خواهد تنها مال صامت را از عموماًت تشریع زکات استثنا کند.

مسأله سوم: شرطیت بلوغ در تمام سال

Archive of SID

مرحوم صاحب عروه بعد از بیان شرط بلوغ فرموده است: «فلا تجب علی غیر البالغ فی تمام الحول ... ولا علی من کان غیر بالغ فی بعضه»، یعنی شرطیت بلوغ در تمام سال است و مالک باید در تمام سال بالغ باشد. پس اگر غیر بالغی که مالک نصاب است در بخشی از سال بالغ نبوده ولی آخر سال بالغ شد، زکات بر وی واجب نیست. این فتوای ماتن، فتوای مشهور نیز هست. شاید نخستین بار مرحوم سبزواری صاحب کفایه و ذخیره - که شاگرد محقق اردبیلی است - در این مسأله تشکیک کرده و فرموده است: «دلیلی نداریم که در مال زکوی مثل نقدین و مواشی که حول در آن اعتبار دارد، بلوغ در تمام سال شرط باشد، بلکه اگر در بخشی از سال بالغ نبوده و در وقت تحقق حول بالغ شده باشد، زکات دارد.»

عبارت ایشان چنین است:

المستفاد من الأدلة، عدم وجوب الزكاة علی الصبي مالم يبلغ، وهو غير مستلزم لعدم الوجوب حين البلوغ بسبب الحول السابق بعضه عليه، إذ لا يستفاد من أدلة اشتراط الحول كونه في زمان التكليف.

از ادله شرطیت حول استفاده نمی شود که در تمام سال مالک مال، باید در حال تکلیف و بلوغ باشد.

بعد از مرحوم سبزواری هم برخی از متأخرین این نظر را دنبال کرده و در حواشی خود بر عروه فتوا به تعلق زکات و یا حداقل احتیاط داده اند، ولی نظر مشهور، همان اشتراط مرور حول بر مال بالغ بما هو بالغ است؛ یعنی بلوغ باید در تمام سال باشد و مقدار سال قبل از بلوغ به مقدار بعد از بلوغ منضم نمی شود، بلکه ابتدای سال بعد از بلوغ حساب می شود. برای این قول وجوه مختلفی ذکر کرده اند:

وجه اول: گفته اند مقتضای قاعده، اشتراط بلوغ در تمام سال است؛ چون ما دو دلیل در شروط تعلق زکات داریم: یک دلیل می گوید: مال زکوی باید مال

شخص بالغ باشد؛ یعنی بلوغ را شرط کرده است؛ مانند روایتی که گذشت. دلیل دیگر، شرطیت مرور حول است که روایتش خواهد آمد. حال مقتضای قاعده، جمع بین همه قیود موضوع یک حکم است، پس هم بلوغ لازم است و هم حول با بلوغ و باید حول بر مال شخص بالغ بما هو بالغ بگذرد، بنابراین ابتدای حول باید از حین بلوغ باشد.

این بیان درست نیست؛ زیرا اگر چه جمع بین قیود یا شرایط و اجزای موضوع یک حکم که با ادله مختلفی ثابت شده است، موضوع را به مجموع آن قیود مقید می سازد، ولی مقتضای جمع قیود، طولیت دو قید نسبت به یکدیگر نیست، بلکه عرضیت قیود است؛ یعنی زمانی که حکم فعلی می شود، یک دلیل می گوید این شرط لازم است و دلیل دیگر می گوید شرط دیگر لازم است، پس در زمان فعلیت حکم باید هر دو شرط موجود باشند، اما اینکه شرط دوم که عبارت است از مالکیت نصاب مال زکوی به مدت یک سال، باید در طول شرط اول - بلوغ - باشد، به این معنا که آن مال باید در تمام حول متعلق به شخص بالغ بما هو بالغ باشد، خلاف اطلاق دلیل شرطیت حول است. آنچه لازم است، این است که کسی که فعلاً زکات بر او واجب است، یک سال مالک نصاب باشد و این شامل مالکی که قبل از بلوغ، مالک نصاب بوده هم می شود.

در موارد دیگر نیز همین گونه است؛ مثلاً در باب صلاة مسافر گفته اند اگر کسی قصد عشره کند یا سی روز متردداً در جایی بماند نمازش تمام است. حال اگر غیر بالغی همراه پدر و مادرش به سفر رفته و قصد عشره کرده باشد و قبل از پایان عشره بالغ شود، قطعاً باید نماز را تمام بخواند؛ زیرا در زمان فعلیت وجوب نماز تمام، هر دو قید - بلوغ و قصد عشره - محفوظ است و طولیت ندارند؛ یعنی لازم نیست پس از بلوغ، قصد عشره کند و یا سی روز متردد بماند. بنابراین، جمع بین قیود اقتضا دارد که در زمان فعلیت، حکم دو قیدی که در دو دلیل آمده است

محفوظ باشند. بعدها خواهیم دید که در دلیل شرطیت حول آمده است: «آن یکون المال عند ربه سنه»، یعنی مال یک سال نزد صاحبش باشد و از منکس خارج نشده باشد و نگفته است: «بما هو بالغ»، بلکه آنچه شرط شده این است که مالکیت مالک نصاب در طول سال برقرار باشد. پس باید این دلیل با دلیل بلوغ در عرض هم ملاحظه شود.

وجه دوم: مرحوم صاحب الکرامه این وجه را ذکر کرده و دیگران نیز آن را دنبال کرده اند. ایشان فرموده است: چون غیر بالغ قبل از بلوغ، تمکن از تصرف ندارد، پس مال او مثل مال غایب است که مرور سال از زمان تمکن او معتبر است. این شرط را مرحوم سید به عنوان شرط پنجم تعلق زکات ذکر کرده است، ایشان می فرماید: عدم تعلق زکات به مال صبی یا یتیم از آن جهت است که تمکن از تصرف در مال خود را ندارد، پس مال او در زمان قبل از بلوغ مانند مال غایب است در بخشی از حول که مانع از تعلق زکات است. گرچه این بحث ثبوتاً محتمل است؛ یعنی این که واقعاً علت و سبب عدم زکات در مال صغیر همان عدم تمکن از تصرف باشد، ولی ظاهر روایات نفی زکات در مال یتیم این نیست؛ بلکه ظاهر روایات آن است که صغیر بودن فی نفسه مانع مستقلاً از عدم تمکن است و بلوغ، شرط جداگانه‌ای از شرط تمکن است. علاوه بر این که مراد از تمکن، تمکن تکوینی است؛ یعنی مال در اختیار شخص باشد و مال زکوی در اختیار صبی است و می تواند از آن استفاده کند. به عبارت دیگر اگر قصور در خود مال باشد زکات ندارد، نه قصور در اهلیت و تصرف مالک. پس این که شرط بلوغ را به شرط تمکن از تصرف برگردانیم، صحیح نیست. اگر مقصود، استناد به دلیل شرطیت تمکن از تصرف باشد، پاسخ آن است که این شرط - تمکن از تصرف - در اینجا محفوظ است و همان گونه که گفتیم، صغیر تمکن از تصرف دارد مخصوصاً در بحث تمکن خواهیم گفت که در روایات، عنوان تمکن و عدم تمکن نیامده است، بلکه در

روایات عنوان «المال المدفون» و یا «مال الغائب» و امثال این تعبیرات آمده که هیچ کدام بر مال صغیر که در اختیار اوست و از طریق ولی خود از آن استفاده می کند، صادق نیست. بنابراین، این وجه هم وجه درستی نیست.

وجه سوم: برخی با تمسک به حدیث رفع قلم گفته اند که حدیث: «رفع القلم عن الصبی» این اقتضا را دارد که اگر در جزء موضوع؛ یعنی در بخشی از سال هم مالک، صبی باشد، زکات ندارد و حکم وجوب زکات از او مرفوع است. بر مالکی که یک سال مالک باشد زکات واجب است و حدیث رفع قلم گفته است که اگر مالک این مال صبی باشد، حتی در بخشی از سال هم، قلم تشریح از وی رفع شده است، پس اطلاق رفع قلم از صبی، بخشی از سال را - که صبی در آن بالغ نبوده - نیز در بر می گیرد و وجوب زکات را رفع کرده و مال او را از موضوعیت تشریح زکات خارج می کند.

این استدلال هم تمام نیست؛ زیرا پیش تر گفتیم دلیل رفع قلم اصلاً وضع را در بر نمی گیرد و اگر شامل آن هم شود، مفادش بیش از این نیست که در زمان فعلیت حکم باید مالک، بالغ باشد. این حدیث، ناظر به دلیل شرطیت حول نیست، بلکه تنها ناظر به زمان فعلیت حکم است که می گوید حکمی که بر عامه مکلفین قرارداد می شود، چه تکلیفی و چه وضعی، باید مکلف در زمان فعلیت حکم، بالغ باشد و در ما نحن فیه، زمان تعلق و فعلیت بعد از حلول حول است که مکلف بالغ است، پس حدیث رفع قلم آن را در بر نمی گیرد.

ممکن است گفته شود در این صورت، مالکیت در سال گذشته هم کافی خواهد بود که بعد از تحقق بلوغ، زکات واجب شود، با این که قطعاً این گونه نیست. پاسخ آن است که این فرض، خلاف ظاهر دلیل حول است که تعلق زکات را به مجرد تحقق حول می داند؛ یعنی در زمان دخول ماه دوازدهم باید مالک، بالغ باشد. علاوه بر این که این فرض، خلاف قدر متیقن ادله نفی زکات از مال یتیم

است و بدان معنا است که در سال های گذشته هم بر مال یتیم زکات بوده و تنها تکلیف به دفع آن، موکول به پس از بلوغ است که این خلاف اصل ادله نفی زکات بر مال یتیم - خصوصاً مال صامت و نقدین - است، پس این نقض وارد نیست.

وجه چهارم: در کلمات بعضی از بزرگان آمده که ظاهر ادله نفی زکات از مال صبی، مال صغیر را در همه حالات و زمان ها از موضوعیت زکات خارج می کند؛ یعنی اگر مالی در بعضی از زمان مرور حول، مال صبی باشد، دیگر موضوع زکات نیست. درست است که یتیم از یک سال پیش مالک بوده است، ولی ذات او مالک بوده بدون اضافه بما هو بالغ، مالکیت یا مضاف به بالغ است و یا مضاف به غیر بالغ، روایات «لیس فی مال الیتیم زکاة» مال مضاف به یتیم را از موضوعیت تعلق زکات خارج می کند، کانه مال و ملک نیست و لذا از موضوعیت تعلق زکات خارج می شود. به عبارتی دیگر، اطلاق «لیس فی مال الیتیم زکاة» ملکیت مضاف به یتیم را از موضوعیت دلیل زکات خارج می سازد. این بیان در حقیقت، تمسک به مقیدیت و مخصّصیت اطلاق روایات «لیس فی مال الیتیم زکاة» بعد از ضمیمه کردن آن به روایات شرطیت حول است.

این بیان هم تمام نیست و شبیه بیان تمسک به حدیث رفع قلم است؛ زیرا اگر مقصود این است که روایات «لیس فی مال الیتیم زکاة» مالیت مال یتیم و مالکیت او را در زمان صغر و عدم بلوغ، الغا کرده است، در این صورت بیان مذکور درست بوده و در حقیقت بدان معناست که این دلیل، رافع تحقق شرط مالکیت یتیم در صورت عدم بلوغ او در تمام سال است. ولی روایات «لیس فی مال الیتیم زکاة» مالکیت یتیم را الغا نکرده است، بلکه می گوید: زکات به مال یتیم تعلق نمی گیرد. پس باید ببینیم از چه زمانی زکات به مال یتیم تعلق می گیرد؟ واضح است که زمان تعلق زکات، بعد از مرور یک سال است و مفروض این است که در این زمان مالک، بالغ است. دلیل شرطیت حول هم نمی گوید که زمان تعلق زکات و تحقق موضوع آن از ابتدای سال

تملك نصاب است، بلکه می گوید مالی که مکلف بالغ، فعلاً مالک آن است اگر در طول یکسال مالک بود زکات به آن تعلق می گیرد. پس دلیل «لیس فی مال الیتیم زکاة» مثل حدیث رفع قلم، ناظر به زمان فعلیت تکلیف است نه بیشتر از آن و ناظر به شرایط دیگر زکات از جمله مرور یک سال بر مالکیت، نیست تا از آن استفاده طولیت شود؛ بنابراین، این استدلال هم تمام نیست.

وجه پنجم: مشهور قدما به این وجه تمسک کرده اند و آن ذیل روایت ابی بصیر است که می فرماید:

فإن بلغ الیتیم فلیس علیه لما مضی زکاة ولا علیه فیما بقی حتی یدرک، فإذا ادرك فإنما علیه زکاة واحدة، ثم کان علیه مثل ما علی غیره من الناس.

به جمله اول این ذیل برای اثبات فتوای مشهور تمسک شده است؛ زیرا می گوید: اگر یتیم بالغ شد نسبت به زمانی که گذشته است، بر اموال او زکات نیست. گفته شده است که این تعبیر، اعم است از این که تمام حول یا بخشی از حول گذشته باشد که در این صورت هم بر وی زکات نیست. به عبارت دیگر «ما مضی» اعم است از گذشت یک سال کامل و یا بخشی از آن و در هر دو فرض، زکات بر وی نیست.

مرحوم آقای حکیم در مستمسک العروة، این استدلال را این گونه رد می کند: اگر مقصود از موصول در این روایت، حول باشد، این استدلال وجهی دارد، ولی ظاهر روایت این است که مقصود از موصول، به قرینه «حتی یدرک» در جمله «ولا علیه فیما بقی حتی یدرک»، غلات باشد و ظاهر آن، ادراک زرع و ثمره است، مخصوصاً با توجه به صدر روایت در نقل شیخ طوسی که در آن، لفظ غلات ذکر شده است. بنابراین، روایت اجنبی از بحث ما است؛ زیرا اگر مقصود از موصول، غله باشد، دیگر ربطی به مورد بحث و اموالی که مرور حول در آن شرط است، نخواهد داشت.

البته به نظر ما پاسخ آقای حکیم تمام نیست؛ زیرا اولاً: اراده غلّه از موصول با

جمله دوم و هم چنین جمله سوم ذیل حدیث تناسبی ندارد. عبارت «ولا علیه فیما بقی ...»، ظاهر در همان مال زکوی است که باید مرور حول در آن شرط باشد نه غلات؛ چون بقای غلات اثری ندارد؛ یعنی بقای غلاتی که قبل از بلوغ، متحقق و منعقد شده است تا بعد از بلوغ اثری ندارد، مگر آن که موصول را به معنای خود زرع و شجر بگیریم که خلاف ظاهر است؛ زیرا مراد از موصول باید مال زکوی باشد و شجر و زراعت، مال زکوی نیستند. ظاهر این است که موصول «مامضی و مابقی» همان موضوع زکات و مال زکوی است، مخصوصاً که در نقل کلینی این تعبیر آمده و اسمی از غله به میان نیامده است.

ثانیاً: جمله دیگری نیز در ذیل حدیث آمده است که باز هم تناسب با غله ندارد و آن عبارت است از: «فإذا أدرك فإنما علیه زكاة واحدة، ثم كان علیه مثل ما علی غیره من الناس». معنای این جمله آن است که بعد از بلوغ صبی، وقتی موضوع فعلیت زکات محقق شد، بیشتر از یک زکات بر او واجب نخواهد بود و برای سال های بعد هم زکات او مثل زکات دیگر مردم است. پس این عبارت، ناظر به زکات مالی است که توهم و احتمال تعدد زکات در آن می رود. حال این سؤال مطرح است که در چه مالی از اموال طفل است که بعد از بلوغ او، احتمال لزوم پرداخت بیش از یک زکات نسبت به آن داده می شود؟ این امر قطعاً در زکات غلات نیست؛ چون غله یک زکات بیشتر ندارد، یعنی اگر قبل از بلوغ منعقد شده باشد اصلاً زکات ندارد و اگر بعد از بلوغ منعقد شده باشد، علی کل حال، یک زکات بیشتر ندارد؛ بلکه این امر در مالی است که تعلق زکات در آن، مشروط به شرطی است که ممکن است تجدید شود و آن مال زکوی است که مرور حول در آن شرط است؛ زیرا حال که صبی بالغ شده است و مال او نصاب داشته است، جای این سؤال هست که این مال، یک زکات دارد یا چند زکات؟ به سبب سال های متعدد گذشته قبل از بلوغ، بلکه حتی بعد از بلوغ نیز ممکن است آن مال دارای نصاب های متعدد باشد و مبدأ حول هایی که نسبت به

مالکیت هر نصاب بعد از بلوغ فعلیت می یابد، متفاوت باشد؛ مثلاً بعد از بلوغ، به فاصله یک ماه، یک سال بر نصاب اول؛ یعنی بیست دینار می گذرد و بعد از یک هفته از آن؛ یعنی یک ماه و یک هفته، یک سال بر نصاب دوم خواهد گذشت و پس از دو هفته دیگر، یک سال بر نصاب سوم می گذرد و هکذا... در اینجا این توهم پیش می آید که کدام نصاب را باید حساب کند، آیا همه را به ترتیب باید پردازد، یا فقط یک نصاب کافی است؟ لذا می فرماید: «فإنَّما علیه زكاةٌ واحدة»؛ یعنی پس از بلوغ در اولین نصابی که یک سال آن تمام می شود باید زکات را پردازد، سپس مانند دیگران تا یک سال دیگر زکات - حتی نسبت به مابۀ التفاوت نصاب اول و دوم - بر وی نیست و این یک نوع تخفیف بر اوست. اگر این معنی را استظهار کنیم، این روایت دال بر نظر خلاف مشهور خواهد بود و مبدأ مرور حول را از ابتدای بلوغ نمی داند؛ چون اگر مبدأ از ابتدای بلوغ باشد، آنچه از همان ابتدا بر وی واجب است، همان چیزی است که بر دیگران واجب است که پس از مالکیت نصاب در تمام یک سال پس از بلوغ، مکلف به زکات می شود و توهم تعدد جایی ندارد. بنابراین، اگر مبدأ حول را زمان بلوغ ندانیم، بلکه مرور یک سال تا زمان بلوغ را کافی بدانیم ممکن است حول های متعددی برای طفلی که بالغ شده نسبت به نصاب های زکوی متعدد در یک مال متصور باشد، اما اگر مبدأ حول را بعد از بلوغ بدانیم، صبی از ابتدا مانند دیگران خواهد بود.

البته فقها این معنا را ذکر نکرده اند و به آن توجه نشده است و یا عبارت ذیل حدیث را بر نفی زکات هایی که موضوع آن قبل از بلوغ متحقق شده باشد، حمل کرده اند که خلاف ظاهر است؛ چون معنایش آن است که بر مال طفل هم زکات واجب است، ولی بعد از بلوغ باید پرداخت شود و این بر خلاف صدر حدیث است که می گوید: «لیس علی مال الیتیم زکاة» و مفروغ عنه است. ممکن است گفته شود که این عبارت ذیل، تکرار همان صدر است و این برای دفع قول برخی از عامه است که گفته اند: صبی بعد

از بلوغ، زکات های متعددی را که قبل از بلوغ بر وی گذشته است، باید بدهد. لیکن این احتمال هم شاید خلاف ظاهر باشد. به هر حال، این روایت اگر ظاهر در خلاف فتوای مشهور متأخرین نباشد، دست کم از این جهت مجمل است.

اشکال دیگری که علیه استدلال به این روایت به نفع مشهور است، آن است که اگر فرض کنیم مراد از موصول در عبارت «ما مضی»، حول باشد باز نسبت به فرضی که بخشی از حول، قبل از بلوغ گذشته باشد، اطلاق ندارد؛ زیرا آنچه موضوع زکات است حول کامل است نه حول ناقص و ظاهر عبارت: «لیس علیه لما مضی زکاة» آن است که در آنچه گذشته و موضوع زکات در آن محقق باشد، یعنی مرور یک سال کامل نه مرور بعضی از سال، زکات نیست؛ زیرا با مرور بخشی از سال، هنوز موضوع زکات متحقق نشده است تا «ما مضی» صدق کند. بنابراین، استدلال مشهور به این ذیل تمام نیست.

برخی «حتی یدرک» را حمل بر «یدرک البلوغ» کرده اند و «او» را برای استیناف دانسته اند، نه عطف؛ یعنی جمله: «فإن بلغ الیتیم فلیس علیه لما مضی زکاة» را تمام شده شمرده و گفته اند: «ما مضی» در این جمله نسبت به حول کامل یا بعض الحول، اطلاق دارد، سپس گفته اند: جمله «ولا علی الیتیم فیما بقی حتی یدرک» جمله استینافی است و «حتی یدرک» را بر بلوغ حمل کرده اند، یعنی بر یتیم، چیزی نیست تا بالغ شود. این حمل خیلی خلاف ظاهر است؛ چون ادراک، غیر از بلوغ است و ظاهر در ادراک وقت است، علاوه بر این که بلوغ در صدر روایت فرض شده و گفته است: «فإن بلغ الیتیم ...»، و با فرض بلوغ یتیم، معنا ندارد دوباره بگوید: «حتی یبلغ». مضافاً که در این صورت، ذکر «فیما بقی» زائد و بی ربط است، مگر این که عبارت: «ما مضی و ما بقی ...» به معنای اصل مال باشد؛ یعنی نسبت به مالی که در زمان قبل از بلوغ تلف شده، زکات نیست و نسبت به مالی که در دست یتیم باقی مانده نیز تا بالغ شود زکات نیست. آنگاه معنای ذیل،

عکس قول مشهور می شود؛ چون در ذیل می گوید: «فإن أدرك كان عليه زكاة واحدة» و این به معنای آن است که پس از بلوغ باید فوراً یک زکات بدهد. بنابراین اگر نگوئیم این روایت ظاهر در کفایت تلفیق حول و مخالفت فتوای مشهور است، قطعاً دال بر فتوای مشهور نیست.

بعضی از شارحان عروه، تقریب دیگری از استدلال به روایت: «لیس فی مال الیتیم زکاة» را مطرح کرده اند؛ با این بیان که مفاد دلیل «لیس فی مال الیتیم زکاة» تنها شرطیت بلوغ در تکلیف نیست، بلکه این دلیل، موضوع حکم وضعی را «مال» قرار داده و گفته است: «لیس فی مال الیتیم زکاة» که نتیجه آن تخصیص قضیه ثبوت زکات در مال است و بدین معناست که مالی که موضوع زکات است، مال غیر یتیم یعنی مال بالغ است و کانه گفته است: «مال البالغ موضوعٌ للزکاة». روایت حول هم می گوید: مالی که موضوع زکات است باید یک سال در ملک مالک باشد، پس بدین معناست که «مال بما هو مال بالغ» باید یک سال در ملک مالک باشد و از این جهت در طول دلیل شرطیت بلوغ قرار دارد.

این تقریر هم درست نیست؛ زیرا ما از روایات «لیس علی مال الیتیم زکاة» این معنا را نمی فهمیم که موضوع زکات، عنوان «مال البالغ» است، بلکه فقط این را می فهمیم که موضوع زکات، مال کسی است که در زمان تعلق زکات باید بالغ باشد. بله، اگر ابتدأً می گفت: موضوع مال زکوی، مال بالغ است، شاید این استظهار جا داشت و می گفتیم روایات حول هم ناظر به همان موضوع می باشد، اما گفته است: مالی که مالکش یتیم است تا وقتی که یتیم است متعلق زکات نیست، ولی وقتی بالغ شد زکات به آن تعلق می گیرد. روایت حول هم گفته است: در این زمان - زمان بلوغ - باید در تمام سال گذشته مالک باشد و نگفته است که اضافه مالکیت به بلوغ در تمام مدت یک سال شرط است. پس مقتضای اطلاق روایت حول که می فرماید «أن یکون المال عند ربّه سنة»، طولیت نیست، مگر قرینه ای در بین باشد، در حالی که نه قرینه

لفظی و نه قرینه دیگری در این میان وجود ندارد. اگر فرض شود روایات حول در این خصوص مجمل باشد، از موارد اجمال مقید و مخصص منفصل است که دارای اجمال مفهومی است و باید به عموماً تعلق زکات رجوع شود.

برخی نقضی را در اینجا وارد کرده اند که اگر سالی که بخشی از آن قبل از بلوغ و بخشی دیگر بعد از بلوغ است برای تعلق زکات کافی باشد، لازمه اش این است که صبی برای حول های گذشته قبل از بلوغ هم باید زکات بدهد؛ چون الآن بالغ است و در گذشته نیز در هر یک از آن سال ها یک سال کامل مالک بوده است، پس باید زکات آن سال ها را هم بدهد و دیگر بین حول ملق و حولی که تمامش قبل از بلوغ بوده فرقی وجود ندارد. این نقض وارد نیست؛ زیرا ظاهر روایات حول این است که زکات در زمان تحقق حول؛ یعنی زمان دخول ماه دوازدهم تعلق می گیرد و در این زمان باید شرایط دیگر از جمله بلوغ هم فراهم باشد، اما حولی که قبل از بلوغ تحقق یافته، زمان تعلق و فعلیت حکم بر بالغ نیست، علاوه بر این که حولی که تماماً قبل از بلوغ باشد قدر متیقن روایات «لیس علی مال الیتیم زکاة» است.

مرحوم سید در بیان شرط بلوغ، این تعبیر را آورده اند که:

... ولا علی من کان غیر بالغ فی بعضه، فیعتبر ابتداء الحول من حین البلوغ،

أما ما لا يعتبر فيه الحول من الغلات الأربع فالمناط بالبلوغ قبل وقت التعلق.

گمان می رود در این تعبیر مسامحه ای باشد؛ چون قبل از وقت تعلق، لازم نیست مالک بالغ باشد، بلکه میزان بلوغ در وقت تعلق است. روایات نفی زکات از مال صبی می گویند: مالک مال در زمان تعلق زکات نباید صبی باشد، بلکه باید بالغ باشد، پس لازم نیست مالک قبل از زمان تعلق بالغ باشد، مگر این که ایشان از روایات «فإذا بلغ الصبي جرى عليه القلم» ترتب زمانی را استفاده کرده باشد؛ یعنی اول باید بالغ شود بعد حکم فعلی می شود که البته این نیز صحیح نیست؛ چون جمله شرطیه ظهور در ترتب رتبی دارد.

آیا مال التجاره صبی زکات دارد؟ صحیح این است که در مال التجاره صبی، زکات ثابت است؛ چون در روایات مربوط به زکات اموال صبی این تعبیرات آمده است: «إِذَا اتَّجَرَ بِهِ»، «إِذَا عَمَلَ بِهِ»، «إِذَا عَمَلَتْ بِهِ كَانَتْ فِيهِ الزَّكَاةُ»، «إِذَا اتَّجَرَ بِهِ فَزَكَ» و در بعضی دیگر از این روایات آمده است: «لَيْسَ فِي مَالِ الْيَتِيمِ زَكَاةٌ إِلَّا أَنْ يَتَّجَرَ بِهِ، فَإِنْ اتَّجَرَ بِهِ فَالرَّيْحُ لِلْيَتِيمِ، وَإِنْ وَضَعَ فَعَمَلِي الَّذِينَ يَتَّجَرُونَ بِهِ»^۷. در روایت اسحاق بن عمار از ابی العطار الدحنَّاط آمده است:

قلت لأبي عبد الله (ع): مال اليتيم يكون عندي فأتجر به؟ فقال: إذا حرَّكته فعليك زكاته، قال: قلت: فإني أحرَّكته ثمانية أشهر وأدعه أربعة أشهر؟ قال: عليك زكاته.^۸

در روایت محمد بن فضیل آمده است:

سئلت إبي الحسن الرضا (ع) عن صبوية صغار لهم مالٌ بيد أبيهم أو أخيهيم، هل يجب على مالهم زكاة؟ قال: لا يجب في مالهم زكاة حتى يعمل به، فإذا عمل به وجبت الزكاة، فأما إذا كان موقوفاً فلا زكاة عليه.^۹

در اکثر روایات این تفصیل آمده است و دلالت بر این دارد که در مال التجاره صبی مثل کبیر، زکات ثابت است. البته حکم تکلیفی این زکات مثل زکات بر مال التجاره کبیر است، یعنی اگر در بحث مال التجاره، قائل به استحباب شدیم اینجا نیز بیش از استحباب استفاده نمی شود؛ چون مدلول این روایات آن است که همان زکات مال التجاره ای که بر کبیر است بر صغیر هم هست، نه این که زکات مال التجاره بر کبیر مستحب و بر صغیر واجب باشد.

۷. وسائل الشیعه، ج ۹، باب ۲ از ابواب من اتَّجَرَ بِمَالِ الْوَلَدِ، ح ۳، ص ۸۷.

۸. همان، ح ۳، ص ۸۸.

۹. همان، ح ۴، ص ۸۸.